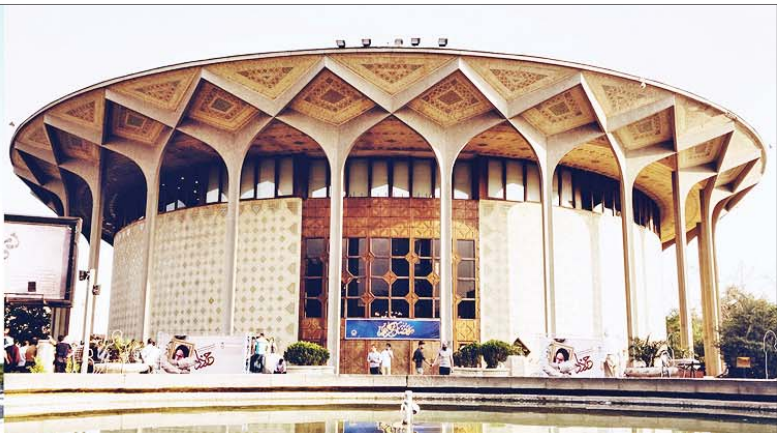




گزارشی از پردیس تئاتر تهران

شبح اپراوصدای بلعیده‌شده فرهنگ

نگین نجار ازلی

به امروز ثابت کرده است قابلیت این موضوع را دارد تا بازتاب‌دهنده رویکردی نوین‌ اما دیرین از مقوله فرهنگ معاصر را در قالب کالبدی معمارانه تاتایش بخشد و از منظر معمارانه آن، نماینده تمدن و اندیشه حاکم بر روح جامعه در بطن شهر باشد؛ حال آنکه با نگاه‌کردن به مجموعه جدید موسوم به «پردیس تئاتر تهران»، به‌نظر می‌رسد نتواند چنین ظرفیتی را در خود جای دهد. بی‌پرده بگویم، بیره نیست که با اندکی صداقت حرف‌های، آنچه «پردیس تئاتر تهران» خوانده می‌شود را نمونه‌ای دست‌چندم [و حتی ناموفق] از ایده درهم‌گشیش حجم‌ها و مکعب‌های تودرتو بتوانیم که سعی دارند مخاطب را باورارند بنایی که از یک سوله بزرگ مکعبی به همراه تلفیق حجم‌های مکعبی ضُلب کنارش ساخته شده، یحتمل مکانی است برای شنیده‌شدن صدای هنر معاصر ایران... آنچه در ادامه باقی می‌ماند خطوطی است بزُکی که هدف غایی آنها باز یحتمل چیزی است که نگارنده دوست دارد آن را چفت‌وبست‌کردن بنامد. کل این ساختار در کنار هم مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که پردیس تئاتر تهران نام می‌گیرد؛ به اعتبار نتیجه و بدون اغراق، جسم و کالبد «پردیس تئاتر تهران»، هیكلی است سبّتر که نمونه مشابهی را در بسیاری «کاربری‌های دیگر» و نیز تقریباً در «هر جغرافیایی» در جهان دیده‌ایم. البته با اندکی مطایبه پیرامون شیوه شروع ساخت این بنا، شاید بتوان گفت آرمان‌های معمار و طراح چه‌بسا کارفرما در نیمه راه تغییر کرده باشد؛ چرخشی ناگهانی از ساخت یک بنا با کاربری سوله نگهداری ضایعات یا در بهترین حالت کارخانه‌ای معظم که ناگهان سازوکارش قلب شده به مکانی برای احیای هنر... شگفتا...! و تو ای «سوله» عظیم‌الجثه با آن دیوارهای سفیدفام و خاکستری و قهوه‌ای یکدست، که به فراخور سلیقه و حوصله معمارت، سعی در القای مفهوم تئاتر و فضای عمومی شهری برای ذهن فهمنده تهرانی و حتی ایرانی داری، مرا در غمت شریک بدان! آه که بس تنهایی...

گفتیم فضای عمومی شهر و خواشن آن از سوی فهمنده خویش سازورکاری مستقیم و بافصل با فرهنگ دارد. به بیانی روشن‌تر، فضای عمومی بخشی از ثروت فرهنگی و معنوی جوامع بشری است و مصادیقی عینی از نحوه اندیشه‌ورزی شهروندان در امر صناعت محیط مصنوع به حساب می‌آیند؛ بنابراین پرداختن به آن و شیوه نزدیک‌شدن به آن از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی می‌تواند زمینه‌ساز رویدادهای جریان‌ساز بعدی خود نیز باشد. درواقع اگر بتوانیم در جایگاه بهره‌ور حرفه‌ای چنین فضایی، هر لحظه کران را در آن بیافزینیم و از کرانه‌ای عبور کنیم، شاید حداقل بهتر باشد که گوشه‌ای بایستیم و به سیاق سهراب سپهری دعا کنیم که: لب ما شیار عطر خاموشی باد... چه، فضای خالی بهتر از فضای مصنوع بد!

نگارنده قبلاً در همین حوالی نوشته بود که هر جنبش به‌راستی نو در آنچه فضای صغون را می‌سازد، از دو نکته هم‌بسته برده می‌گیرد: تازه گفتن و تازگی گفتن و در ادامه نیز هر اندامی به سبب راستی‌آزمایی‌اش متممّن نقد خواهد بود؛ نقد گذشته‌ای [که از آن فرا گذشته‌ییم] و نقد حال [که آن را دیگر می‌کنیم و می‌سازیم]. در این معنا، نشانه نیوودن یک اثر را در معماری، می‌توان تغییرآفرینی آن دانست که در میزان تمایز و میزان فرودگویی آشکار می‌شود؛

میزان تمایز یا آثار گذشته و میزان غنایی که به حال و آینده می‌بخشد. براین سیاق، آنچه در این انباشت حجمی رخ‌داده در پردیس تئاتر تهران می‌بینیم، نه‌تنها از نمونه هم‌شهری‌های خود که در سالیان دور ساخته شده [انتاتر‌شهر]ا درسی فرانگرفته است، بلکه آن همه شکوه و ماندگاری معماری به کاررفته در بنای تئاترشهر در این نمونه معاصر بدل شده به حجمی صلب، کوپیده شده بر دل زمین؛ حجمی که نه‌تنها قابلیت هم‌خوانی و مطابقت با ذهن فهمنده خود را ندارد، بلکه حتی در رده و دسته‌بندی سبک مختص خویش که احتمالاً معماری مدرن سال‌های جنگ جهانی است، نیز باز استحاله‌ای است به‌غایت

درباره آراوانو طراحی مشارکتی

معمار یا کاربر، کدام‌یک طراح‌اند؟

(اعم از کارفرما، مشتری، شهروندان و کاربران) که تحت تاثیر دستاوردهای طرح قرار خواهند گرفت، استفاده می‌شود. طراحی مشارکتی در زمینه‌های مختلفی مورداستفاده قرار می‌گیرد: معماری، برنامه‌ریزی و طراحی شهری، طراحی منظر، طراحی صنعتی و حتی داروسازی. این نوع تفکر در زمان ابداع محصول، سبب می‌شود تا فاکتورهای متفاوتی درخصوص کاربران، ازجمله فرهنگ، احساسات، نیازها و تفکرات، مدنظر قرار گیرد. مشارکت‌کنندگان (احتمالی- بالقوه یا آتی)

در طول فرایند خلاقانه طراحی، به همکاری با طراحان، پژوهندگان و سازندگان فراخوانده می‌شوند. آنها معمولاً در مراحل متعددی از این فرایند مشارکت دارند: در بررسی‌های ابتدایی و شرح موضوع که هر دو برای تعریف پروژه به‌کار می‌رود، تمرکز بر ایده‌های حل مسئله است و در طول مراحل ساخت از آنان خواسته می‌شود تا راهکارهای پیشنهادی را ارزیابی کنند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که طراحان در زمانی که به همراه کاربران اقدام به طراحی کرده‌اند، آثاری بسس خلاقانه‌تر تولید کرده‌اند؛ نمونه بازار آن الخاندرو آرونا. برنده جایزه پریترکو، او با مشارکت ساکنان محله Quinta Monroy شهرIquiqueدر شمال شیلی، مجموعه مسکونی متناسب با خواسته‌ها و نیازهای آنان ایجاد کرد: او ۹۳ مسکن را به‌جای ۳۰ خانه‌ای که در نظر گرفته شده بود، قرار داد. مساحت خانه را از ۳۶ مترمربع به ۷۰ مترمربع



درجه پیش‌یافتاده و ساده، بدون آنکه توانایی بهینه‌کردن الکویی جدید را داشته باشد... و این چنین گرته‌برداری ناقصی از نوع خاصی از تفکر بیرونی به سوله‌ای هنری به نام پردیس تئاتر تهران بدل می‌شود! واقعیت این است که فرهنگ موضوعی است که در ذات خویش بر فراموشی غلبه می‌کند؛ هر فرهنگی الکویی خود را از طول وجود خویش، از تاووم حافظه‌اش می‌سازد. در این میان حافظه جمعی تعیین‌کننده و آسیب طرد را قبولی هر نوع حرکت و جنبش و ساختاری در دوران چرخ نیلوفری زندگی است. به همین ترتیب و همین علت نیز بنایی همچون تئاترشهر پس از گذر این همه سال هنوز تجربه‌ای از حضور ناب را در تو می‌آفریند؛ تو کویی شعری ناب می‌خوانی/ می‌سرایي که تمام صناعات ادبی آن استحکام حیات زندگی شهری را شکل داده است. به بیانی دیگر تجربه ثابت کرده است که حافظه جمعی هر گروهی خواهان ساختاری بدیل و ناب درعین حال متناسب با روحیات خویش، تکیده‌داده بر زبان الکویی متناسب با آن ملت است. حال اینکه عدم توجه به این زبان الکویی و نیاقتن اصولی استراتژیک برای توسعه و معاصرسازی آنها، نوعی از ناکامل‌بودگی را در هنر، معماری و به تبع آن شهر داعیه‌دار فرهنگ و هنر است؛ یک «وقوع تلنبرازی رادیکال» و مغایر با اصول فرهنگی... همین و بس. نکته جالب اینجاست که آنچه در اینجا و با توجه به وسعت محوطه مجموعه و گشودگی آن کاملاً مشهود است، فرصت طراح (است) بود برای طراحی بنایی که بتواند تمام و کمال در خدمت اندیشه باشد و نه صرفاً معماری در خدمت و برای راسمونالیسم لبرال... چه‌بسا، جامعه نیز به طریز نامهربانانه [انتیه‌گرایانه و به حق] چنین معماری و ساخت‌مندی فضایی را پس زده و بنایسی همچون «پردیس تئاتر تهران» در ذهن فهمنده خویش. از یک عنصر فرهنگی شهری بدل به تاتایش [بخوانید: جسم‌یافتگی]

بی‌معنا و ره‌اشده در جزیره‌ای دورافتاده شود.

ببیاید لختی با خود ببندیشیم و گذری کنیم به دغدغه اصلی این نوشتار یعنی «فرهنگ»مان از گذشته تا به امروز. به‌راستی آنچه ما برای آینده در حال آماده‌سازی هستیم، چیست؟ هنرنمایی‌های جلد‌شده عده‌ای الیت، از داستان‌هایی که افسانان نیز عاقبت چندان خوشی نداشت؟! به‌راستی سال‌ها بعد فرزندان ما درباره این بنا و بناهای مشابه آن چه خواهند گفت و شنید؟ جز اینکه معماری پدران و مادرانشان به‌طور تمام و کمال در خدمت اندیشه‌هایی غیرانجایی بوده و ما مردمانی بودهایم به‌غایت درجه «خارجی»؟! جای خالی سلوک در این قهقرا دقیقاً کجا قرار دارد؟ شاید به قول امیر دزاکام، بازیگر، کارگردان و نویسنده ایرانی، امروز در وضعیت «دایره‌گرگ»‌ها به سر می‌بریم. وضعیتش که هر آن خودمان از خودمان قهر و فراموش می‌کنیم عهد دیرین را...! اگر نمایش شبهه‌اپرا را دیده باشید [که از زمانی فرانسوی با همین نام به نوشته گاستون لورو اقتباس شده است]، میانه‌های این تئاتر موزیکال، صدای هنری آواز‌خان لجباز از سوی انسان ششیج‌کون محبوس در دل خانه اپرای پاریس به‌ناگهان بلعیده و به یغما برده می‌شود و آنچه باقی می‌ماند اصوات و مجاهایی ناموزون و به‌غایت درجه ناهنجار است که وقتی آواره‌خان اصرار به ادامه‌دادن و خواندن می‌کند، دست آخر سقف بنای اپرا بر سر خود او ویران می‌شود. یحتمل اگر این نمایش در پردیس تئاتر تهران به ترتیبی با اقتباسی اجرا شود [در معنایی استعاری] آنچه حل‌نشده باقی خواهد ماند، صدای توجیه به فرهنگ مردمی است که‌ز از دیرباز هنر را نزد خود دیده‌اند و با آن در تکت‌ن واج‌های زندگی زیسته و شعری شده‌اند به دیرینگی و وسعت این سرزمین... مردمی که بیکرانگی را در قالب عشق به آواز و ترانه‌ای در روح این سرزمین دیده‌اند.

مختلف کاربران به فضای معماری به‌شمار می‌رود؛ سدهای متفاوتی که باهم شنیده می‌شوند و درنه‌ایت به نتیجه‌ای ختم خواهد شد که طیف وسیع‌تری از کاربران را در خود جای می‌دهد. در ارتباط مشارکتی، نقطه ابتدا و انتهای پروژه باهم در تماس هستند. لازم به ذکر است این دیدگاه بر فرایند و روش‌های تولید متمرکز است و سبک طراحی به‌شمار نمی‌رود. اینکه کاربران در فرایند طراحی وارد نشوند لزوماً منجر به معماری بهتری نمی‌شود. اما کارکردن با کاربران هم به‌صورت خودکار به سمت ناتوان‌شدن معماری نمی‌رود. زمانی که کاربران وارد فرایند طراحی می‌شوند، این قابلیت وجود دارد که معمار به نیاز و خواسته‌های آنها، چه به‌صورت شخصی و چه به‌صورت گروهی، بیشتر توجه کند. وولفگانگ پنت می‌نویسد: «یک معمار به حرف‌ها و آرزوهای مردم دقت می‌کند، به سازندگان حق مشارکت می‌دهد، درحالی‌که خود در حال گردآوری فرهنگ لغات شخصی خود است». تغییر شرایط در آغاز طراحی معماری می‌تواند در دوره ساختن تأثیر بگذارد. اما آیا لزوماً احتمال پاسخ‌ده‌بودن فضا یا ساختمان را برای کاربران آتی نیز افزایش می‌دهد؟ اگر یک فضا بیش‌ازحد برای یک کاربری اختصاص یابد، ممکن است به جتهی مخالف سوق یابد، مگر اینکه کاربران جدید قابلیت طراح-کاربر داشته و ساختمان اصلی را تغییر دهند. به‌نظر می‌رسد هر تلاشی از سوی معماران برای دریافت نیازهای مخصوص گروهی تعریف‌شده از کاربران در یک شکل خواهد یافت. همچنین باید تمامی جامعه هدف برهه زمانی خاص، فقط در زمانی کوتاه مؤثر است. دیگر راهکارهای موجود و مشابه با این تفکر، کاربر را در فرایند طراحی مداخله نمی‌دهند اما هدفشان تولید فرم‌ها و فضاهایی است که کاربر بتواند تبدیلشان کند.

معماری

خط و نقطه

اقتصاد معماری زبان رسمی شهر ومردم



نونا توکلی‌مهر
معمار منظر

لئون کریبر، معمار اندیشمند اهل لوکزامبورگ، در کتاب راهگشای خود با نام «معماری؛ اختیار یا سرنوشت»، می‌نویسد در توحش تعمیم‌یافته ماشینی که شهرها و منظر‌ها را با مسکن‌ها و جعبه‌های میان‌مایه استعمار می‌کند، همه‌سک بازنده است. سؤوال این نیست که چه کسی در نزاع، پیروز خواهد شد؛ بلکه این است که چگونه می‌توان کیفیت همه طرف‌های نزاع را با ایجاد رقابتی هوشمندانه، دو م ک را تیک آ و م و ز ش های کنترت‌مدارانه و نقد‌های بی‌طرفانه اما مستدل و مؤثر، بهبود بخشید. توسعه، عمودی یا افقی؟ کلان‌شهرها، رشد کالبدی و جمعیتی یا توقف؟ شهرهای معاصر، مدرنیته یا رجعت به سنت؟ ساخت‌وساز، ادامه یا پایان؟... و بالاخره رسالت معماری در این میان؟

شاید وقت آن رسیده است که به چندین تفکر واکرا و ناسازه [پارادوکس] در توسعه دانش‌بنیان شهرها نقطه پایانی گذاشته شود؛ نیز، خاتمه دهیم. کلان‌شهر در قرن حاضر، داتا واجد قابلیت‌های انواع توسعه‌های کمی و کیفی است؛ چراکه در آینده نزدیک، شهرها منفک از مرزهای سیاسی کشورها، به‌عنوان قطب‌های اقتصادی و رشد حوزه نفوذ خود، با هم در سطح بین‌المللی به رقابت خواهند پرداخت. چنین سطحی از رقابت، به‌غایت بنیه کالبدی، سرمایه‌های اجتماعی و توان اقتصادی گسترده‌ای را می‌طلبد که فرسودآوری [دیاکتیک] موجود را از حد تقابل‌ها و دوگانه‌های فوق‌الاشعار، به رویکردی متهورانه در مقوله توسعه سوق دهد. امروزه ما مؤلفه‌های پایدار، زیست‌پذیری، کاربری زمین، سرنانه‌ها و نظایر اینها را در پروژه‌های ساخت و ساز مورد استناد قرار می‌دهیم اما از طرح جدی موضوعاتی از قبیل سوددهی، سود سرمایه (Capital gains)، تأثیرات لیه‌ای (Externalities، ارزش افزوده (Added value) و... بریز می‌کنیم چون اساسا چیز زیادی از آنها نمی‌دانیم.

معماری، حوزه دانش یا حرفه‌ای خارج از اقتصاد نیست؛ این در حالی است که ما عمداً یا سهواً فراموش کرده‌ایم که چگونه ساختمان‌ها به‌طور مستقیم و بی‌واسطه در اقتصاد شهر تأثیر می‌گذارند چراکه فقلا «میان‌های شهری» در آن کالای سوداگری و «ساخت‌وساز» را به منبع درآمدزایی برای گروه خاصی از جامعه نه برای شهر و مردم بدل کرده‌ایم...! اینجاست که رشد کمی ساخت‌وساز‌ها در شهرهای بزرگ، به مثابه رنگ خطر در گوش جامعه حرفه‌ای به صدا درمی‌آید؛ جامعه حرفه‌ای که برخلاف تصور و میل باطنی در خدمت این سودمندی انحصاری است و حکمرانی شهری به مصلحت وقت را در این روبه غیرعقلانی جست‌وجو می‌کند. به دلیل به‌کارنگرفتن میان گستره مفاهیم اقتصاد شهری، ما تا زمان خطر برای حال و آینده شهرها به سیاقی طلبکارانه یاد خواهیم کرد بی‌آنکه بتوانیم راه‌حل‌هایی برای تبدیل این چالش به فرصت‌های رشد، تدوین کنیم. به‌عنوان یک حرفه، «معماری» میانجی تصمیم‌سازان تواناگون از طراحان تا معمار، سرمایه‌گذار، تسهیل‌گر و حکمران بوده، «اقتصاد» زبان رسمی تکلم با این حوزه‌هاست. در انتها مقصد نهایی نیز در این گفتمان، ارتقای نیازهای مخصوص گروهی تعریف‌شده از کاربران در یک کالبدی است که متعلق به جامعه خواهد بود به نحوی که موجب نوعی هم‌گرایی در توسعه مردم‌محور و البته عقلانی شهرها شود.

تأقدیس

تهران؛ کارگاه ساختمانی



نگار مـبـروـی
معمار

«تهران، کارگاه ساختمانی» است. شاید درست‌تر باشد بگویم «ایران، کارگاه ساختمانی»... اما تهران کانون هیاهوست؛ داستان نبردی بی‌امان که با خود و سرزمین‌مان آغاز کرده‌ایم... روایتی که در آن معماری را روزبه‌روز ناممکن‌تر کرده‌ایم.

تا همین اواخر، شاید مدیریت شهری وقت تهران، با افتخار پایتخت را «کارگاهی ساختمانی» و این موضوع را مایه مباهات می‌دانست؛ از نظرِ تصمیم‌سازان در آن روزها، «کارگاه ساختمانی به وسعت یک شهر» نشان می‌داد که شهرداری سخت مشغول ساختن شهر است... و البته رئیس شورای شهر این روزها هم بر ضرورت «عبور از بافت فرسوده، ساختمان‌های ناپایدار و کوچه‌های غیرقابل نفوذ» تأکید می‌کند و آن را از برنامه‌های شورای پنجم می‌داند. البته این به این معناست که تهران کمابیش پیوند خود را با ساخت‌وساز حفظ خواهد کرد. نزد بسیاری روشن است که ساختن و سازندگی همان راهی است که باید رفت. کمتر کسی تردید دارد که برای «بیشرفت» باید از این راه رفت. باید ساخت... حالا شاید شورای شهر پنجم تردید داشته باشد که باید به جای باغ‌ها برج بسازیم اما با قاطعیت می‌داند که باید «بافت فرسوده» را ویران کرد و از نو ساخت... باید «کوچه‌های غیرقابل نفوذ» را به خیابان‌های سر «راست» تبدیل کرد. لابد اصلاح شهر فقط با کارکردن این تیغ جراحی ممکن است. دیدن اثرات این ساخت‌وساز بر شهر و سرزمین آشکار خواهد کرد که در گرداندن شهر چه معرفتی لازم است؛ به ویژه، در دو دهه اخیر، حجم ساخت‌وساز‌ها در تهران باورنکردنی بوده است. مقایسه عکس‌های هوایی تهران در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۶ آشکار می‌کند که در این سال‌ها بعضی از محلات تهران را دوبار ساخته‌اند. آنچه موضوع تهران را از سایر پایتخت‌های جهان متمایز می‌کند این است که تهران بی‌هیچ جنگ یا بلای طبیعی در فاصله‌ای کوتاه این چنین تغییر کرده است... با این حال همچنان در همه کوچه‌های شهر کارگاه‌های ساختمانی برپاست. بعضی معتقدند این ساخت‌وساز پیشی‌گرفته از نیاز نتیجه ودامن‌زننده به اقتصادی نموده است. به گفته کمال اطهری این اقتصاد مسافت‌های با سوده‌های مختلف سرمایه‌گذاران را از پرداختن به دیگر فعالیت‌های اقتصادی مولد باز داشته است. برحیثیان هم معتقد است بالا رفتن ورودی سرمایه به مستغلات و کاهش سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی که ارزش افزوده تولید می‌کند به اقتصاد کشور لطمه‌ای جبران‌ناپذیر زده است. از منظر زیست‌محیطی‌ها هم، این ساخت‌وساز بی‌حساب اثراتی مخرب بر شهر تهران و سرزمین ایران داشته است... تهران روزانه ۱۲ هزار متر مکعب پسماند ساختمانی تولید می‌کند، هفت برابر تولید پسماند خانگی؛ این جدای از باغ‌خواری، کوه‌خواری و رودخواری است که در تهران روی داده است. به عنوان یک مثال، آنچنان‌که از نوشته‌های حسین اخانی درباره پارک پردیسان و فرحزاد برمی‌آید، ساخت‌وساز می‌تواند پوشش گیاهی منحصربه‌فرد یک منطقه را نابود کند. همچنین باید بلاهایی را برشنمرد که اکنون تصور روشنی از اثرات (درآمدتِ آن نداریم؛ گرد و خاک ناشی از ساخت‌وساز؛ آزمون‌و‌تقنِ نورِ طبقاتِ نخستین ساختمان‌ها... و موضوعاتی از این‌دست.

با وجود مزاحمت‌هایی که این حجم از ساخت‌وساز پدید آورده است مردم ساخت‌وساز را به اندازه آلودگی هوا و ترافیک سنگین از مشکلات تهران نمی‌دانند. از دهه ۷۰ به بعد تهران دیگر برآیمان عادی شده که «تهران» و استاره «فاجعه» بیایی کنار هم یاد شوند اما کارگاه ساختمانی‌توان تهران را از پاره‌ای از این «فاجعه» ندانسته‌اند... محله حرفه هنرمند شماره ۳۶ با عنوان تجربه تهران می‌تواند تصویر خوبی از نگاه ساکنان تهران به فاجعه تهران به دست دهد. در این تصویر جمعی کارگاه‌های ساختمانی با غایت‌اند یا حضوری که‌ربگ دارند. شاید وودووعوبدی که ساخت‌وساز در پی دارد مانع از توجیه به پیامدهای منفی آن شده است. شاید بسیاری ساخت‌وساز را مساوی آبادانی دیده‌اند و توسعه را مسیر پی‌گیری فرد کرده‌اند که بر اثر هر تولیدی رخ می‌دهد. ذی‌نفع‌بودن عده زیادی از مردم که در ساخت‌وساز مشارکت کرده‌اند هم می‌تواند علتی دیگر باشد... و اما «پدیده خانه‌خرابی»؛ اوضاعی که در آن مردم خراب‌کردن خانه خود را از امکان‌های کسب درآمد می‌دانند. صرف‌نظر از تبعات اجتماعی این رویکرد، در این جریان تولید شهر فقط شهروندانی به شکل رسمی حق دخالت در شکل شهر را دارند که توانایی پرداخت حق ساخت‌وساز را داشته باشند. در ساختن با هدف اصلی کسب درآمد، خانه و فضاهای زندگی به کالایی سرمایه‌ای بدل شده است. چنین رکن اصلی تصمیمات طراحانه بهره‌بردن حداکثری از زمین بوده است. وقتی ساخت‌وساز با این حجم و برای کسب درآمد صورت می‌گیرد فقط می‌تواند متوجه موضوعات کمی باشد. به همین علت است که تاکنون فقط ملاحظات اقتصادی، آن هم در پایین‌ترین مرتبه و معنای آن، معیارهای ارزیابی خانه‌ها را تعیین کرده است. در این گوران ساخت‌وساز سازندگان دست بالا را دارند. در این جریان «ساختن فقط برای ساختن» آنچه مغفول می‌ماند معماری است. معماران هر چه بیشتر از عرصه ساختن تبعید می‌شوند. این همواره در حال ساخت‌بودن اثری دیگر هم بر کیفیت زندگی داشته است: موقتی‌کردن زندگی. در این اوضاع شهر، زندگی پیوسته به لحظه‌ای در آینده موقوف می‌شود. لحظه‌ای که گویی همگان توافق دارند که هیچ‌گاه نخواهد رسید. در این اوضاع موقت کیفیت زندگی غنستین چیزی است که به فراموشی سپرده می‌شود. در زندگی موقت هنر و معماری چیزی تربینی به شمار خواهد آمد؛ این چیزی که می‌تواند به آینده‌ای حواله داده شود که شهر ثباتی یابد. این بی‌ثباتی حتی گریبان آثار هنری‌ای را می‌گیرد که شهرداری برای دیوارهای خالی شهر در نظر گرفته است. رای نمونه نقاشی رضوان صادقی زاده بر دیواری در اقدسیه برای انجام کارهای ساختمانی تخریب می‌شود. جریان سودخواهی شهرداری و خنثی‌کردن حال و آینه شهرها به سیاقی طلبکارانه یاد خواهیم کرد بی‌آنکه بتوانیم راه‌حل‌هایی برای تبدیل این چالش به فرصت‌های رشد، تدوین کنیم. به‌عنوان یک حرفه، «معماری» میانجی تصمیم‌سازان تواناگون از طراحان تا معمار، سرمایه‌گذار، تسهیل‌گر و حکمران بوده، «اقتصاد» زبان رسمی تکلم با این حوزه‌هاست. در انتها مقصد نهایی نیز در این گفتمان، ارتقای نیازهای مخصوص گروهی تعریف‌شده از کاربران در یک کالبدی است که متعلق به جامعه خواهد بود به نحوی که موجب نوعی هم‌گرایی در توسعه مردم‌محور و البته عقلانی شهرها شود.



مهشید معتمد

جانان هیل در کتاب رخدادهای معماری می‌نویسد:

«معماران برای دستیابی به موقعیت اجتماعی و امنیت مالی خود، نیاز به گستره‌ای تعریف‌شده در علوم با مرزها و مفاهیم دقیق و محدود دارند تا تخصص خود را اثبات کنند. یکی از اهداف حرفه معماری، معطوف به‌بیش‌بودن این تصور است که فقط معماران هستند که ساختمان‌ها و فضاهایی لایق عنوان «معمارانه» می‌سازند. آنها ادعا می‌کنند «کاربر» فردی قابل پیش‌بینی است و هیچ جایی در تولید معماری ندارد. کاربر موضوعی مهم و موردتوجه در فرایند طراحی است؛ اما برای معمار خطری بزرگ محسوب می‌شود، زیرا رفتار وی می‌تواند باعث شکست ادعاهای معمار، مبنی بر قدرت وی به‌عنوان تنها پدیدآور معماری شود. این شیوه نگرش معماران به کاربر فضا، دیگر موردقبول خود جامعه طراحان هم نیست و مبحث نسبتاً جدیدی در طراحی نمود یافته که با نام «طراحی مشارکتی» می‌شناسیم.

اقدام به طراحی کرده‌اند، آثاری بسس خلاقانه‌تر تولید کرده‌اند؛ نمونه بازار آن الخاندرو آرونا. برنده جایزه پریترکو، او با مشارکت ساکنان محله Quinta Monroy شهرIquiqueدر شمال شیلی، مجموعه مسکونی متناسب با خواسته‌ها و نیازهای آنان ایجاد کرد: او ۹۳ مسکن را به‌جای ۳۰ خانه‌ای که در نظر گرفته شده بود، قرار داد. مساحت خانه را از ۳۶ مترمربع به ۷۰ مترمربع